

خدمت دوست بزرگوارم جناب آقای وحید نیا  
مدیر محترم مجله وحید

... چندی قبل مقاله ای در مجله هفت هنر  
نوشتم که گمان می کنم غیر از مدیر خود  
مجله کسی آن را نخوانده باشد. اصلا  
چاپ و توزیع آن معلوم نشد چگونه بود. مقاله ای  
است در باره حافظ و حاوی نکته ای تازه  
است ... بهر حال برای این که یادآوری  
شده باشد چون در ماه اردیبهشت کنگره  
حافظ تشکیل میشود، فکر می کنم اگر لطفی  
بفرمائید این مقاله را در مجله وحید (مساء  
اردیبهشت) چاپ بفرمائید بی جا نباشد  
زیرا هیچکس نخوانده است  
در اروپا يك نسخه هفت هنر نمیايد و حال  
آن که مجله وحید را همه جا می بینیم ...  
باستانی پاریزی . پاریس ۴ اسفند

ماه ۱۳۴۹

## حافظ چندین هنر

غزل گفتمی و درسفتی ، بیاو خوش بخوان ، حافظ

که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

چند سال پیش ، مقالتي در معرفي و انتقاد « احیاء الملوك » نوشتم

و در آن مقاله ضمن گفتگو از دربار هنر پرور ملوک سیستان و اشاره به خوانندگان و نوازندگان آن درگاه که اغلب لقب «حافظ» داشته‌اند، اشاره بر نکته‌ای کردم و گفتم: «... چنان بنظر می‌آید که خوانندگان را درین زمان به لقب «حافظ» می‌خوانده‌اند، و این لقب درست دوست سال بعد از مرگ حافظ شیرازی مرسوم بود، عجیباً آنکه حافظ خودمان هم در خوانندگی و نوازندگی دست داشته است و بدین سبب بحافظ معروف شده، و گر نه چرا این همه اشعارش به دل می‌چسبید و با موازین موسیقی هم آهنگ است؟» (۱)

این نکته هر چند پایه و اساس محکمی نداشت، اما همچنان در ذهن می‌خلید و امروز هر وقت اشعار حافظ را می‌خوانم، باز همین مطلب بذهنم می‌آید که او شعر خود را با آهنگ موسیقی تنظیم می‌کرده است و بیشتر این نکته در خاطر م قوت می‌گیرد که شهرت خواجه شمس الدین محمد شیرازی به «حافظ» بیشتر از آن که مربوط به «قرآن خوانی»، و «حفظ قرآن» او باشد، مربوط بخوانندگی و موسیقی‌دانی او بوده است.

البته در اینکه حافظ، حافظ قرآن بوده شکی نیست و از اینکه قرآن را به چهارده روایت می‌خوانده و ازین سبب عشق او بقرآدرسیده بود انکار نباید کرد، اما این که تخلص او تنها بمناسبت «قرآنی» که اندر سینه داشته است، انتخاب شده باشد و شهرت او در شیراز بدین نام تنها ازین جهت باشد، جای گفتگو دارد، هر چند که اجتهاد در مقابل این نراست که گوید: «هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم».

البته بسیاری از کسانی که قرآن را حفظ کرده‌اند و یا حدیث بسیار - حدود صد هزار - از حفظ داشته‌اند، بنام حافظ خوانده شده‌اند که حافظ رازی، و حافظ ابوسعید عبدالرحمن، و حافظ عمادالدین هروی، و حافظ ابوالعباس جعفر بن محمد، و حافظ ابو نعیم اصفهانی و قوام السنه حافظ کریم اصفهانی و دهها حافظ دیگر از آن جمله‌اند و بعضی اهل معنی تصریح کرده‌اند که

د حافظ کسی را گویند که صد هزار حدیث از برداشته باشد « (۱) . مادر باب حفظ حدیث حافظ خبری نداریم ولی برخی حافظ شناسان عقیده دارند که وقتی حافظ میگوید :

حافظم در مجلسی ، دردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم

در اینجا مقصود او از این صنعت و رفتار « دورویه بازی کردن » با خلق خدایت ، یعنی در یک مجلس قرآن خوان است و در محفل دیگر شرابخواره ( ۲ ) و طبعاً همان کاری می کرده که خودش از آن انکار داشته ، یعنی « دام تزویر کردن » قرآن ، اما بهر حال جمع کردن « لطائف حکمی با نکات قرآنی » و « صبیح خیزی و سلامت طلبی به دولت قرآن » با اعتقاد آنکه « دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند » و « غم نخوردن در کنج فقر به عنایت ورد و دعا و درس قرآن » و وحشت از « غیرت قرآن خدا » ، هیچکدام مانع آن نبوده است که حافظ خاک در میخانه را نبوید و از آن بوی مشک ختن استشمام نکند . بقول تولستوی « زیبایی عشق را بوجود نمیآورد ، بلکه عشق است که زیبایی می آفریند . »

ضمن بررسی احوال کسانی که در صدر اسلام به بعد لقب حافظ داشته اند این نکته روشن می شود که در قرون اولیه اسلامی خصوصاً در قوامیس « الناطقین بالفاضل » این لقب مختص حافظان قرآن و حفاظ حدیث و روایت بوده ، اما در میان فارسی زبانان چون خواندن قرآن از حفظ ، و آن نیز به آواز کم کم و از قرون وسطای توسعه اسلام باب شده است ، به تدریج « حافظ » تنها بکسانی گفته شده است که قرآن را باهنگ خوش می خوانده اند ، و

۱ - نامه دانشوران . در ذیل ذکر احوال حافظ ابرو .

۲ - استنباط مضمون از لغت نامه دهخدا ، ذیل کلمه حافظ هر چند بنده گمان دارم که درین جا تصریحی ندارد که مقصود از « حافظی » قرآن خوانی ، بوده باشد ، بلکه می تواند همان خوانندگی و مجلس آرائی و هنرورزی حساب شود .

چون توجه به موسیقی و آواز ازین راه بی خطرتر امکان پذیر می شده است، ازین سبب آواز خوانی اصولاً با قرائت قرآن شروع می شده، و در آثار الحفاظه مرکز آنان بوده، و ازین سبب بعد از قرن ششم هجری لقب حافظ اغلب مرادف با آواز خوانی یاد شده است.

گمان می رود که حافظ ما نیز هر چه حافظ قرآن بود ما ما در واقع در شیراز نان «قرآن خوانی» و «قرآن دانی» خود را نمسی خورده و بیالاقلاً از این بابت کسی با توجه نداشته است. لابد اطلاع دارید که حافظ در شیراز زمان سه چهار پادشاه را درک کرده که معروفترین آنها عبارتند از:

امیر شیخ ابواسحق اینجو - جلوس ۷۴۲ هـ (= ۱۲۴۴۱)

خلع ۷۵۵ هـ (= ۱۲۵۴) مقتول ۷۵۸ هـ (= ۱۲۵۶)

امیر مبارزالدین محمد مظفر

خلع اودر ۷۶۰ هـ (= ۱۳۵۸)

شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد از ۷۶۰ تا ۷۸۶ هـ

(= ۱۴۵۸ تا ۱۳۸۴)

شاه یحیی و شاه منصور تا ۷۹۱ هـ (= ۱۳۸۸) که سال مرگ

حافظ بود. (۱)

در ظرف این مدت پنجاه سال حکومت از امیر شیخ تا پایان کار آل مظفر ۷۹۵ هـ (= ۱۳۹۲) حافظ در شیراز بود. و ازین میان، خدمت دوتن از این سه پادشاه را دریافته است. نخستین آنها شیخ ابواسحق بسود که مردی

۱- حافظ به روایتی در ۷۹۱ (= ۱۳۸۸) در گذشته است و گویا برای

نخستین بار با بر میرزا شاهزاده تیموری فرزند شاهرخ، هنگامی که در شیراز بود (۸۵۵ هـ = ۱۴۵۱) در بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود، یکی از طرفه شیراز بر دیوار آن خانه نوشت:

اگر چه جمله اوقافه شهر عمارت کرد

خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد.

(حبیب المنیر ج ۴ ص ۱۰۷)



عشرت جوی و اهل شعر و طرفدار عیش و نوش بود، چندانکه حتی همان آخرین لفظه که سپاه امیر محمد مظفر پشت دروازه شیراز رسیده بود و .... امیر شیخ درغلوای مستی، آوازه طبل شنوده، می پرسید که این چه غوغا و آشوب است؟ جواب دادند که صدای کوس امیر محمد است که شهر را گرفته متوجه پارگام سلطان است. فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست؟ .. (۱) حافظ شب و روز ندیم این مرد بود، و حتی بعد از قتل او زمانی که کار در دست دشمنانش بود نیز نمی توانست خاطرات شیرین ایام همدمی با او را بیاد بیاورد و نگوید:

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود  
 دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود  
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک  
 بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود ....  
 دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم  
 خم می دیدم و خون در دل و پا در گل بود  
 راستی خاتم فیروزه بس — و اسحقی  
 خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود...

ممدوح دیگر حافظ، شاه شجاع پسر امیر محمد مظفر است. این شاه نیز از کسانی است که تا پایان عمر از تعیش و تلذذ دست برداشت و در دامان شراب چنان مألع شد که مستی به مستی متصل گشت و از دست ساقیان گل اندام جز می گل قام نمیگرفت و ازغلوای مستی صبح از غبوق باز نمی شناخت، و ملازم بزم خجسته آسای او را بجای «حی علی الصلوة»، «حی علی السکر» بایستی گفت، و... (۲)

«و ناتمام»

۱- جامع مفیدی ج ۱ ص ۱۰۸

۲- آل مظفر محمود کتبی (کیشی؟) ص ۱۰۲